

ارتداد و مانعیت آن از ارث در نظر شیعه و اهل سنت*

احمد مرادخانی** و محمد معصوم‌پور***

چکیده

موانع ارث عبارت است از اموری که حاجب و مانع از ارث‌بردن می‌شوند. فقهای امامیه و فقهای اهل سنت درباره تعداد موانع ارث، اختلاف کرده‌اند؛ ولی در سه مورد کفر، قتل و رقیبت، اتفاق نظر دارند. ارتداد به عنوان یکی از اقسام کفر، مانع توارث میان مرتد و مسلمان است. نظر امامیه درباره مرتد این است که مرتد ارث نمی‌برد؛ ولی از او ارث برده می‌شود و میراث او برای وارث مسلمان اوست؛ اما اهل سنت در این باره گفته‌اند: مرتد ارث نمی‌برد و از او نیز ارث برده نمی‌شود.

واژگان کلیدی: ارث، ارتداد، مرتد فطری، مرتد ملی، مانع ارث.

* تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۹ تاریخ تأیید: ۹۰/۱۰/۱۷
** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.
*** دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

مقدمه

یکی از احکام و پیامدهای فقهی ارتداد که همه مذاهب اسلامی درباره آن بحث کرده‌اند، مسئله توارث مسلمان و مرتد است. بر مبنای این حکم، ارث بردن مرتد از مسلمان و برعکس، مورد بحث و بررسی قرار گرفته که آیا وارث مسلمان می‌تواند از مورث مرتد ارث ببرد؟ و عکس آن نیز مورد سؤال است که آیا وارث مرتد می‌تواند از مورث مسلمان ارث ببرد؟ نظر شیعه و اهل سنت در این باره چیست؟

۱. تبیین موضوع

یکی از اسباب انتقال مال، ارث است. فقه اسلامی علاوه بر اینکه چگونگی انتقال ارث را بیان می‌کند، عوامل و علل عدم انتقال ارث را نیز مطرح می‌نماید.

با توجه به در نظر گرفتن دیدگاه فقه‌های اسلامی و مقایسه نظرات ایشان روشن می‌شود که فقها درباره تعیین تعداد موانع ارث اتفاق نظر ندارند و این اختلاف بدین خاطر است که برخی از علما مواردی را که در حقیقت مانع ارث نبوده، به عنوان مانع ذکر کرده‌اند. در این مقاله می‌کوشیم مانع بودن ارتداد را که قسمی از اقسام کفر است و مانعیت کفر از موارد اتفافی میان شیعه و سنی است، بررسی کنیم.

مسئله موانع ارث که شارع مقدس آن را جعل فرموده، از آن جهت ضرورت و اهمیت می‌یابد که اگر این بحث مورد اجرا و عمل واقع نشود، باعث به خطر افتادن امنیت اجتماعی و مشکلات اجتماعی دیگری مانند تقویت کفار خواهد شد.

۲. کلیات و مفاهیم

ارتداد در عرف به معنای بازگشت از دین است. عنوان ارتداد وارث می‌تواند از چند جهت مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۲-۱. ارتداد در لغت

ارتداد، به معنای بازگشتن، مصدر باب افتعال از ماده «رَدَد» به معنای بازگرداندن است. «رَدّه» به معنای بازگشت، اسم این مصدر است با این تفاوت که ارتداد درباره مطلق بازگشتن از اسلام اطلاق می‌شود (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۵۰).

طالع

سال دهم - شماره ۳۹ - بهار ۱۳۹۱

۱۰۰

ارتداد و رده، بازگشت به راهی است که از آن آمده، با این تفاوت که رده فقط درباره کفر به کار می‌رود و ارتداد درباره کفر و غیر آن استعمال شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۲۵، ماده ارتداد).

إرتد، یرتد، إرتداداً. إرتد علی أثره أو علی طریقه: از همان راهی که آمده بود، بازگشت و برگشتن از راهی، کاری یا کسی را گویند. إرتد عن هبته: هدیه و بخشش خود را بازپس گرفت. ارتد إلی حاله: برگشت بر وضعیت سابق و اول خود. مرتد به کسی اطلاق می‌شود که از راهی که رفته، برگردد و آنچه را به دیگران هدیه نموده، برگرداند. برگشت و بازگشت را ارتداد گویند. نقض عهد و پیمان و پشیمانی را ارتداد گویند (طریحی، ۱۴۱۶، ص ۱۰۸۵، ماده ارتداد؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۷۲). رده، یرد، مردأ، مردوداً: او را از فلان کار بازداشت و دور کرد و بازگردانید. «راء» و «دال» ریشه یک واژه‌اند که در قالب‌های گوناگون ریخته می‌شوند و معنای رجوع و بازگشت را می‌دهند. رده علاوه بر معنای مرتد شدن و از دین برگشتن، به معنای برآمدگی در چانه، انعکاس صدا در کوه و پر شدن پستان در اثر زائیدن نیز آمده است (بندر ریگی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۶، باب راء).

از مجموع آنچه گذشت، استفاده می‌شود که واژه «ارتداد» و «رده» هر دو به معنای بازگشت از دین به کار برده می‌شوند؛ بنابراین معنای لغوی و عرفی این واژه‌ها با یکدیگر یکسان است.

۲-۲. ارتداد در اصطلاح فقه

فقهای شیعه و اهل سنت در تعریف ارتداد، عبارتهای گوناگونی به کار برده‌اند که همه آن تعبیرها به یک معنا بازمی‌گردد و آن خارج شدن فرد مسلمان از اسلام و ورود به کفر است (صادق فدکی، ۱۳۹۰، ص ۲۴).

محقق حلی در تعریف مرتد می‌گوید: «هو الذی یکفر بعدالاسلام؛ مرتد کسی است که پس از اسلام کافر می‌شود» (حلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۸۳).

امام خمینی^ع نیز می‌نویسد: «المرتد هو من خرج عن الاسلام و اختار الکفر؛ مرتد کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را برگزیده است» (خمینی ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۳۳۲).

ابن قدامه از فقهای حنبلی (ابن قدامه، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۷۴) و علاء‌الدین حصفکی از علمای حنفی (حصفکی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۴۰۵) این‌گونه ذکر کرده‌اند: «المرتد هو الراجع عن دین الاسلام إلی الکفر؛ مرتد کسی است که از دین اسلام به کفر بازگردد».

خلیل از فقهای مالکیه می گوید: «الردة كفرالمسلم بصريح، أو لفظ يقتضيه، أو فعل يتضمّنه؛ ارتداد عبارت است از کفر مسلمان با گفتاری که صراحت یا اقتضای کفر را دارد یا عملی که دربردارنده کفر است» (خلیل بن اسحاق جندی، ۱۴۱۶، ص ۲۵۱).

۳-۲. ارتداد در قرآن

در قرآن ارتداد با الفاظ و تعبیرهای گوناگونی ذکر شده است که از مجموع آنها چنین معنایی برمی آید: خروج از دین الهی و رجوع به کفر. این الفاظ و تعبیرها بدین شرح است (صادق فذکی، ۱۳۹۰، ص ۲۸):

۱. برگشت از دین؛ مانند: «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَبَأْتُمْ وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ وَ أَنَانِ [مشرکان] پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین تان بازگردانند و کسانی از شما که از دین خود بازگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارشان در دنیا و آخرت تباه می گردد...» (بقره: ۲۱۷).

۲. برگشت به عقب: این معنا با تعبیری گوناگون بیان شده است؛ از جمله: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ؛ بی گمان کسانی که پس از روشن شدن حقیقت به عقب بازگشتند، شیطان آنان را فریفت» (محمد: ۲۵).

۳. کفر پس از ایمان: این تعبیر نیز در آیات متعددی درباره ارتداد به کار رفته است؛ از جمله: «وَد كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا؛ بسیاری از اهل کتاب از روی حسد دوست دارند شما را پس از ایمان، به حال کفر بازگردانند» (بقره: ۱۰۹).

تعبیر مذکور در آیه ۱۰۸ سوره بقره، آیات ۸۶، ۹۰، ۱۰۰ و ۱۰۶ سوره آل عمران، آیات ۸۹ و ۱۳۷ سوره نساء، آیه ۱۲ سوره مائده، آیات ۵، ۱۷، و ۷۲ سوره توبه و آیه ۱۰۶ سوره نحل نیز آمده است.

۴. کفر پس از اسلام: این تعبیر درباره ارتداد در قرآن این گونه بیان شده است: «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ؛ آنان قطعاً سخن کفرآمیز گفتند و پس از اسلام آوردنشان کافر شدند» (توبه: ۷۴؛ آل عمران: ۸۰).

۵. بازگشت به آیین و مذهب کفار: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا؛ سران قوم او [شعیب] که تکبر می ورزیدند،

گفتند: ای شعیب! تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به کیش ما بازگردید» (اعراف: ۸۸).

این تعبیر در آیه ۱۳ سوره ابراهیم و آیه ۲۰ سوره کهف نیز درباره ارتداد به کار رفته است.

۲-۴. ارتداد در روایات

درباره ارتداد، واژگان و تعبیرهای گوناگونی در روایات وارد شده است؛ رایج‌ترین تعبیر درباره ارتداد، واژه «ردّ» و دیگر مشتقات آن است که در روایات متعددی به کار رفته، اصطلاح «ارتداد» در فقه اسلامی نیز برگرفته از همین روایات و برخی آیات قرآن است (صادقی فدکی، ۱۳۹۰، ص ۲۴)؛ مانند سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام که می‌فرماید: «إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْإِسْلَامِ، لَمْ تَقْتُلْ وَلَكِنْ تَحْبِسُ أَبَدًا؛ هرگاه زن مرتد شود، کشته نمی‌شود، بلکه برای همیشه زندانی می‌شود» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۴۲ / حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۳۲۷).

همچنین در روایت دیگری آمده است: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرَأَةٍ إِذَا فِي إِحْدَى الثَّلَاثِ ... رَجُلٍ ارْتَدَّ بَعْدَ إِسْلَامِهِ؛ خون مسلمانی مباح نمی‌گردد، مگر به یکی از سه چیز ... یکی از آنها مردی است که پس از اسلام مرتد شده است» (احمدبن حنبل، ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۶۳ / همان، ج ۶، ص ۲۰۵ / قزوینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۴۷).

امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز فرموده‌اند: «المرتد يستتاب فإن تاب والا قتل ...؛ مرتد توبه داده می‌شود، پس اگر توبه کرد، رها و در غیر این صورت کشته می‌شود ...» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۲۵۶؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۳۲۷).

از تعبیرهایی که درباره ارتداد آمده، تکذیب و انکار نبوت است؛ مانند: «من جحد نبياً مرسلأ نبوته و كذبه فدمه مباح ...» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۰۴ / حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۳۲۳).

در برخی روایات نیز تعبیرهایی این‌گونه آمده است: «رجل ... خرج عن الاسلام؛ مردی که از اسلام خارج شده است» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۳۹ / حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۳۲۵). «تبدیل دین (اسلام) به دینی دیگر»، تعبیر دیگری است که در روایات آمده است؛ مانند: «من بدّل دینه فاقتلوه» (بخاری، ۲۰۰۲، ج ۴، ص ۲۱ / همان، ج ۸، ص ۵۰ / میرزا نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۸، ص ۱۶۳).

۲-۵. اسباب ارتداد

اکنون که با واژه ارتداد آشنا شدیم و ماهیت ارتداد را شناختیم، باید بدانیم چه چیزهایی باعث ارتداد می‌شود. در کتاب‌های فقهی شیعه و سنی برای ارتداد، انگیزه‌ها و دلایل بسیاری ذکر شده است که بر خلاف بسیاری آنها، در سه موضوع کلی دسته‌بندی می‌شوند:

الف) هر گفته و کرداری که دلالت بر ترک اسلام و اختیار دین دیگری کند؛ مثل اقرار به کفر (جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵۱)، اقرار به خارج شدن از اسلام، سجده برای بت، در روایات عنوان‌هایی چون بیزاری از دین خدا (حرّعاملی، ۱۴۱۲، ص ۳۲۶، باب ۱، ح ۲)، رویگردانی از اسلام، کفر به آنچه بر رسول اکرم نازل شده، برگزیدن نصرانیت (همان، ص ۳۲۵، باب ۱، ح ۴)، برگزیدن شرک (همان، ص ۳۲۶، باب ۲، ح ۲) و ادعای نبوت و عبادت بت وارد شده است که موارد مذکور ذیل این عنوان کلی هستند.

ب) هر کار یا گفته‌ای که بر تزلزل و آشفتگی اعتقادی انسان دلالت کند؛ مثل نفی صانع، ثابت کردن شریک برای خدا، انکار نبوت یا معاد، تکذیب پیامبر اسلام، شک در خدا و رسول خدا (جباران، ۱۳۸۰، ج ۲۷، ص ۱۷).

ج) انکار یکی از احکام ضروری یا اجماعی اسلام (جباران، همان).
از مجموع آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم ارتداد عبارت از کفری است که پس از اعتراف به حق بودن اسلام پدیدار می‌شود؛ خواه این کفر درونی به وسیله رفتار یا گفتار ظاهر شود یا خیر. البته در صورتی که ارتداد ظاهر شود، احکام و آثاری که در شرع برای آن مقدر شده، بار می‌شود.

۲-۶. اقسام ارتداد

مرتد در اصطلاح فقهای اهل سنت یک قسم بیشتر نیست؛ ولی فقهای امامیه بر پایه روایات اهل بیت مرتد را به دو قسم تقسیم کرده‌اند که هریک دارای حکم خاصی است (صادقی فدکی، ۱۳۹۰، ص ۲۵). این دو قسم عبارت‌اند از:

۱. مرتد ملی: کسی است که نخست کافر بوده، سپس مسلمان شده و دوباره به کفر بازگشته است.

۲. مرتد فطری: کسی است که از پدر و مادر مسلمان متولد شده، سپس تغییر عقیده داده و کافر شده است (حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۸۳).

برخی گفته‌اند مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان یا فقط از پدر مسلمان متولد شده است. برخی نیز افزون بر ولادت از پدر و مادر مسلمان، توصیف فرد به اسلام هنگام بلوغ را نیز شرط دانسته‌اند؛ بدین معنا که فرد باید هنگام بلوغ و پس از آن به اسلام اعتراف کند؛ ولی اگر پیش از بلوغ کافر شده، با حال کفر بالغ گردد یا پس از بلوغ به اسلام اعتراف نکند، مرتد فطری نخواهد بود (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۱، ص ۶۰۲).

۲-۷. ارث در لغت و اصطلاح

ارث همان میراث است و اصل همزه در آن واو بوده است (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۳۳)؛ ارث با کسره همزه، میراث است. جوهری این را گفته که اصل در آن واو بوده و... .
 ارث به معنای اصل است: «والارث الاصل یقال: هو فی ارث صدق، ای فی اصل صدق».
 ارث به معنای الرّماد (خاکستر) هم آمده است. ارث باقیمانده یک شیء را گویند و در نسخه دیگر، باقیمانده از هر چیز و عبارت لسان العرب: ارث از چیزی، یعنی باقیمانده اصل آن چیز است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۶۴).

۲-۸. ارث در اصطلاح فقه

ارث یعنی استحقاق مال یا حقی با مرگ دیگری یا آنچه در حکم مرگ است، با شرایط و ملاک‌های خاص. تعریف یادشده، تعریف ارث به مفهوم مصدری است. مفهوم اسمی آن عبارت است از دارایی و حقوقی که فرد با مرگ دیگری یا آنچه در حکم مرگ است (مانند ارتداد) مستحق می‌شود. به ارث‌برنده «وارث»، به کسی که از خود ارث به جای می‌گذارد «مورث» و به آنچه از میت باقی می‌ماند (خواه مال یا حق قابل انتقال مانند حق خیار و حق شفعه) «ترکه» و «میراث» گفته می‌شود. فقیهان به پیروی از قرآن کریم، از ارث به «فریضه» و «فرض» نیز تعبیر کرده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۴۸).

ارث عبارت است از انتقال مالکیت اموال میت پس از فوت او به وارث، اصالتاً (مکی عاملی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۱۴).

۲-۹. موجبات ارث

ارث موجباتی دارد که عبارت‌اند از:

الف) نسب که عبارت است از پدران و فرزندان هرچه پایین بروند، سپس برادران و خواهران و اجداد هرچه بالاتر بروند و نیز فرزندان برادر هرچه پایین بروند و... .

نسب آن است که شخصی به واسطه ولادت به دیگری متصل شود.
(ب) سبب که عبارت است از اتصال دو نفر با یکدیگر یا به واسطه زوجیت همچون زن و شوهر و یا از راه ولایت همچون ولایی که میان مولا و بنده است.

۲-۱۰. اسباب ارث نزد فقهای شیعه

سبب ارث چهار چیز است:

۱. زوجیت: در صورتی که دائمی باشد.

۲. ولاء عتق: اگر شخصی فوت کرد و وارث نسبی نداشت، یعنی از طبقات سه گانه هیچ کس موجود نبود و همچنین از میت همسری نیز باقی نمانده باشد، در صورتی که قبلاً مملوک بوده و مولایش وی را آزاد کرده باشد، ثروت او به مولای سابقش به عنوان ارث داده می شود.

۳. ضمان جریره: کسی که وارث نسبی ندارد، می تواند با دیگری عقدی ببندد که مشتمل باشد بر این مضمون که هریک از طرفین عقد، وزر و وبال دیگری را متحمل شود و از یکدیگر ارث ببرند.

۴. ولاء امامت: شخصی که فوت کرده است و هیچ وارث سببی و نسبی ندارد، ثروت اش به ارث امام معصوم علیه السلام می رسد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۴).

۲-۱۱. اسباب ارث نزد فقهای اهل سنت

اسباب ارث به دو قسم تقسیم می شود: ۱. اسبابی که نزد جمهور فقها اتفاق است؛ ۲. اسبابی که اختلافی اند.

۱. اسباب مورد اتفاق فقها: این اسباب سه مورد است: ۱. زوجیت؛ ۲. قرابت حقیقی (قرابت نسبی)؛ ۳. ولاء (ولاء عتاقه که اتفاقی میان فقها است و ولاء مولا که میان فقها اختلافی است).

۲. اسباب اختلافی نزد فقها: اسبابی غیر از اسباب اتفاقی برای ارث وجود دارد که برخی فقها

آن را سبب صحیح برای ارث می دانند و برخی دیگر آن را جزء اسباب نمی شمارند:

سبب اول، ولاء موالاة یا حلف است که قرابت حکمی است که به سبب عقد موالاة و حلف میان دو شخص نشأت می گیرد و هریک از آنها طبق این عقد ملزم به ادای دیه (زمانی که جنایت کند) از طرف دیگر می شوند و اینکه از یکدیگر ارث ببرند (ولاء ضمان جریره) که به نظر

طالع

سال دهم - شماره ۳۹ - بهار ۱۳۹۱

۱۰۶

مالک و احمد و شافعی، این سبب معتبر نیست؛ ولی حنفیه قائل اند که در صورت نبودن وارث، این سبب می تواند باعث توارث شود.

سبب دوم، جهت اسلام است. مقصود از جهت اسلام این است که اگر کسی از مسلمانان بمیرد و وارثی نداشته باشد، اموال باقیمانده او را به بیت المال مسلمین می دهند و مسلمانان از او به موجب عصبه بودن ارث می برند؛ چنانچه دیه او را متحمل می شوند که نظر جمهور فقها بر معتبر بودن این سبب می باشد؛ ولی حنفی ها می گویند در این صورت از باب مصلحت (و نه از باب ارث) در بیت المال قرار داده می شود (فائز دریان، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۲۰).

۱۲-۲. موانع ارث و اقسام آن

مانع عبارت است از چیزی [وصفی] که منع می کند انسان را از ارث بردن از مورث خویش، به اصل شرع و جعل شارع مقدس به اینکه از اهل ارث بوده، در طبقه و درجه ارث می باشد و وجود مانع باعث می شود مقتضی وراثت در وارث از تأثیر بیفتد؛ مثلاً وارثی که همه شروط و موجبات ارث بردن در او فراهم باشد، وجود مانع باعث می شود جلوی این مقتضی را بگیرد (حلی، [بی تا]، ج ۷، ص ۵۰۸).

موانع ارث را به دو بخش «موانع اتفاقی» و «غیراتفاقی» می توان تقسیم کرد (زارعی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ص ۲۷).

۱. موارد اتفاقی: کفر، قتل عمدی به ناحق و بردگی.

۲. موارد غیراتفاقی: در برخی کتابها علاوه بر سه مانع مذکور، از عوامل دیگری به عنوان «مانع ارث» نام برده شده است که برخی تا ۲۱ مورد اشاره کرده اند که عبارت اند از:
 ۱. لعان؛ ۲. غیبت (شخصی که از او خبری نیست)؛ ۳. حمل؛ ۴. بدهی میت (اگر به اندازه همه ترکه او باشد)؛ ۵. زنا و... .

۳. مانعیت ارتداد

مرتد شدن فرد مسلمان، آثار و پیامدهایی دارد که از جمله آنها می توان به: وجوب استفتا به، مجازات مرتد در صورت توبه نکردن، محروم شدن او از ارث مورث خویش، تقض رابطه زوجیت بین او و همسرش، تقسیم اموال مرتد، نجاست او و... اشاره کرد.

۳-۱. احکام و آثار ارتداد

یکی از احکام و پیامدهای فقهی ارتداد که مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند، محرومیت مرتد از ارث مسلمان است. بر مبنای این حکم، هر مسلمانی که از اسلام برگردد و مرتد شود، از ارث مورث مسلمان خود محروم خواهد شد.

درباره ارث بردن وارث مسلمان از مورث مرتد، میان شیعه و سنی اختلاف وجود دارد که امامیه به ارث بردن مسلمان از مرتد قائل است؛ ولی فقهای اهل سنت قائل اند که مسلمان از مرتد نمی‌تواند ارث ببرد.

اقوال امامیه درباره ارث بردن کافر از مسلمان به جمیع اقسامش عام می‌باشد که مرتد نیز به عنوان بخشی از اقسام کفر شامل این نظرات است.

حکم مرتد: اگر برای مرتد در اعتقاداتش شبهه‌ای ایجاد شود، آن شبهه را علمای مسلمان کشف کرده، وجه خطا در آن شبهه را به او بیان می‌کنند و به او سه روز مهلت داده می‌شود تا شبهه‌ای که موجب ارتداد او شده، برطرف گردد؛ پس اگر بعد از گذشت سه روز توبه کند و به اسلام برگردد و شهادتین را بگوید و از ادیان غیراسلامی دیگر که به آن منتقل شده، تبری جوید، در حکم مسلمان خواهد بود و هر حکمی که برای مسلمانان ثابت است، برای او نیز برقرار خواهد بود؛ ولی اگر از توبه کردن امتناع ورزد و بر ارتدادش اصرار داشته باشد، اگر مرد آزاد یا عبد باشد، به اجماع ائمه مسلمانان جزایش قتل است و علت آن قول پیامبر ﷺ است که می‌فرمایند: «من بدل دینه فاقتلوه»؛ کسی که دینش را عوض کند، او را بکشید (بخاری، ۱۴۲۶، ص ۳۷۲، باب حکم مرتد و مرتده، ح ۶۹۲۲ / ابوداؤد، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۳۹، باب الحکم فیمن ارتد، ح ۴۳۵۱ / الترمذی، ۱۴۰۸، ص ۳۷۴، باب ما جائی المرتد، ح ۱۴۵۸ / نسائی، [بی‌تا]، ص ۶۹۲، باب الحکم فی المرتد، ح ۴۰۷۰ / ابن‌ماجه، باب المرتد عن دینه، ح ۲۵۳۵ / احمد بن حنبل، ۱۴۱۴، ص ۲۸۲، ح ۱). اما اگر مرتد زن باشد و از توبه کردن ابا ورزد و به اسلام برنگردد، در حکم بر آن زن، فقها بر دو مذهب اختلاف کرده‌اند (فایز دریان، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۷۶-۸۰):

مذهب اول: نظر جمهور فقهاست که می‌فرمایند: وقتی زن مرتده از بازگشت به اسلام خودداری کند، کشته می‌شود؛ به خاطر عمل به عموم حدیث مذکور؛ چون از حدیث مذکور این‌گونه فهمیده می‌شود که اگر کسی دین خود را عوض کند، مطلقاً چه مرد باشد یا زن کشته می‌شود.

مذهب دوم: نظر حنفیه و امامیه است که می‌گویند زن مرتده اگرچه از بازگشت به اسلام اِبا ورزد، کشته نمی‌شود؛ ولی زن را زندانی می‌کنند تا توبه کند یا بمیرد؛ به خاطر اینکه پیامبر ﷺ از کشتن زنان نهی کرده است و دلیل دیگر اینکه اصل، تأخیر جزا تا روز قیامت است و اینکه مرد به خاطر دفع کردن شرش کشته می‌شود؛ ولی شرّ زن مثل شرّ مرد نیست، مگر اینکه زن دارای منصب و رأیی باشد که رأی او پذیرفته می‌شود و دارای امری باشد که مورد اطاعت قرار می‌گیرد و از آن زن تبعیت می‌شود؛ پس این‌گونه زنان در این حالت کشته می‌شوند؛ اما کشته شدنشان به خاطر ارتدادشان نیست، بلکه به دلیل مفسد فی الارض بودن کشته می‌شود (شوکانی، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۷۱).

چنانچه اشاره شد، موانع ارث علل و اقسامی دارد که از مهم‌ترین آنها «کفر»، «قتل عمدی به ناحق» و «رقیت (بردگی)» می‌باشد.

۳-۱-۱. کفر

از مسائل مطرح در روابط مالی میان مسلمان و کافر، توارث مسلمان و کافر است که در احکام ارث خواهد آمد. یکی از موانع ارث، کفر وارث است که بر این اساس، همه کفار اعم از کتابی و غیرکتابی، حربی و ذمی، مرتد فطری و ملی، از ماترک مورث مسلمان خود محروم‌اند. ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است و در مذهب شیعه نیز برخی فقها بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند.

۳-۱-۲. قتل

یکی از علل عدم انتقال ترکه از مورث به وارث، قتل است؛ بنابراین اگر کسی مورث خود را عمداً بکشد، از ارث او محروم می‌شود؛ اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالسبب و منفرداً باشد یا با شرکت دیگری و شاید حکمت آن، جلوگیری از تحقق بعضی نیات سوء بوده که انگیزه مادی، عمده‌ترین داعی ارتکاب قتل است.

در مذاهب اهل سنت نیز قتل مانع ارث است.

۳-۱-۳. رقیّت

به علت نبودن موضوع آن در جامعه امروزی، از بحث آن خودداری می‌شود.

۳-۱-۴. ارث بردن مسلمان از مرتد

همه علمای اسلامی اتفاق نظر دارند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و کافر عام است و شامل

کافر حربی، کافر ذمی و مرتد نیز می‌شود و ادله توارث و عدم توارث کافر و مسلمان، شامل توارث مرتد و مسلمان نیز هست.

شیخ طوسی رحمته می‌گوید: «الکافر لایرث المسلم بلاخلاف؛ کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و این مسئله اتفاقی است» (همان، ج ۴، ص ۷۹). در نتیجه مرتد به عنوان جزئی از گروه کفار نمی‌تواند از مسلمان ارث ببرد.

ابن قدامه حنبلی می‌گوید: «أجمع اهل العلم علی إن الکافر لایرث المسلم؛ اهل علم اجماع کرده‌اند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد» (ابن قدامه، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۴۰). اما اختلاف در مسئله ارث بردن مسلمان از مرتد است که علمای امامیه و برخی اهل سنت به ارث بردن مسلمان از مرتد فتوا داده‌اند؛ ولی اکثر علمای اهل سنت، ارث مسلمان از مرتد را قبول ندارند.

۳-۲. فتاوی علمای امامیه

اقوال امامیه درباره ارث نبردن کافر از مسلمان، به جمیع اقسامش عام است که مرتد نیز به عنوان بخشی از اقسام کفر شامل این نظرات است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. محقق حلّی می‌گوید: «و یرث المسلم الکافر؛ اصلياً و مرتداً، ولو مات کافر و له ورثة کفار و وارث مسلم کان میراثه للمسلم؛ مسلمان از کافر ارث می‌برد، کافر اصلی باشد یا مرتد و اگر کافری بمیرد در حالی که او ورثه کافر و مسلمان دارد، تمام ارث او برای ورثه مسلمان است» (محقق حلّی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۱۴).

۲. شهید اول می‌فرماید: «فلایرث الذمی والحربی والمرتد مسلماً و یرث المسلم الکافر، ولو کان للکافر ورثة کفار و مسلم فالمیراث کله للمسلم و ان بعد؛ کافر ذمی و حربی و مرتد از مسلمان ارث نمی‌برد؛ ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد و اگر برای کافر ورثه‌ای از کفار و مسلمان باشد، تمام ارث او برای ورثه مسلمان است، گرچه دور باشند» (مکی عاملی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۵۹۳).

۳. شهید ثانی می‌فرماید (جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ص ۱۳): مسلمان از جمیع اصناف کفر ارث می‌برد؛ اصلی باشد یا مرتد؛ دلیل ما بر این مسئله روایت اصحاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که ایشان فرمودند ما از کفار ارث می‌بریم و آنها از ما ارث نمی‌برند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۱۴۳). همچنین دلیل ما روایتی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: «لایرث الیهودی و لا النصرانی المسلمین و یرث المسلم الیهودی والنصرانی» (همان).

۴. شیخ مفید می‌فرماید: «و یرث اهل الإسلام بالنسب والسبب اهل الكفر والاسلام، و لایرث کافر مسلماً علی کل حال ...؛ اهل اسلام از راه نسب و سبب از اهل کفر و اهل اسلام ارث می‌برند؛ ولی هرگز کافری از مسلمانی در هیچ حال ارث نمی‌برد ...» (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۷۰۰).

۵. صاحب جواهر می‌فرماید: «فلو مات کافر و له ورثة کفار و وارث مسلم غیر الامام و الزوجة، کان میراثه للمسلم ...؛ اگر کافر بمیرد و دارای ورثه کافر و مسلمان غیر از امام و زوجه باشد، ارث او برای مسلمان است ...» (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۹، ص ۶).

۳-۳. ادله امامیه درباره ارث بردن مسلمان از مرتد

قائلان به جواز ارث بردن مسلمان از کافر، به چند دلیل تمسک کرده‌اند که به آن دلایل اشاره می‌شود (رضوانی، ۱۳۸۷، ص ۷۷۱):

۳-۳-۱. اطلاق‌های آیات ارث

آیات ارث اطلاق دارد و فرقی میان ارث کافر و مسلمان نگذاشته است و مرتد نیز کافر است و داخل در اقسام کافر بوده، اطلاقات آیات شامل او نیز هست.

خداوند متعال می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ لَلْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ؛ خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم [میراث] پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما [دو دختر و] بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست و اگر یکی باشد، نیمی [از میراث] از آن اوست» (نساء: ۱۱).

همچنین می‌فرماید: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَكْدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ...؛ از تو [درباره ارث خواهران و برادران] می‌پرسند، بگو: خداوند حکم کلاله [خواهر و برادر] را برای شما بیان می‌کند؛ اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته از او [ارث] می‌برد» (نساء: ۱۷۶).

و نیز می‌فرماید: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَمْ يَكُن لَّهُنَّ وَكْدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَكْدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يَوْصِينَ بِهَا أَوْ دِينَ؛ و برای شما نصف میراث زنانان است، اگر آنها

فرزندی نداشته باشند، و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماسست؛ پس از انجام وصیتی که کرده‌اند و ادای دین [آنها]» (نساء: ۱۲).
 آری! اجماع مسلمانان بر عدم ارث‌بردن کافر از مسلمان است و روایات نیز بر این مسئله دلالت دارند. در نتیجه ارث‌بردن مسلمان از کافر، داخل در اطلاق آیات ارث است.

۲-۳-۳. روایات اهل بیت

از امام صادق نقل شده است که فرمود: «المسلم یرث امرأته الذمیة و هی لایترشه؛ مسلمان از همسر ذمی خود ارث می‌برد، ولی او از همسر مسلمانش ارث نمی‌برد» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ص ۱۷، باب ۱ از ابواب موانع ارث، ح ۱).

از امام باقر درباره مردی نصرانی که مرده و دارای فرزند مسلمان است، سؤال شد که آیا فرزندش از او ارث می‌برد؟ حضرت فرمود: «نعم، ان الله عزوجل لم یزدنا بالاسلام الا عزرا، فنحن نرثهم و هم لایرثوننا؛ آری! همانا خداوند عزوجل به واسطه اسلام، عزت ما را زیاد کرده است و لذا ما از آنها ارث می‌بریم، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند» (همان، ح ۴).

سماعه می‌گوید: از امام صادق درباره مسلمان پرسیدم که آیا از مشرک ارث می‌برد؟ حضرت فرمود: «نعم، فأما المشرك فلا یرث المسلم؛ آری! اما مشرک از مسلمان ارث نمی‌برد» (همان، ح ۵).

۳-۳-۳. روایات اهل سنت

اهل سنت روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت بر ارث‌بردن مسلمان از کافر دارد:
 معاذ از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «الاسلام یزید و لایستقص، فورث المسلم؛ اسلام زیاد می‌کند و نقص نمی‌نماید؛ و لذا مسلمان [از کافر] ارث می‌برد» (سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۲۶).

۴-۳. ممنوعیت ارث‌بردن مرتد از مسلمان

همان گونه که گفته شد، یکی از موانع ارث، کفر وارث است که بر این اساس همه کفار اعم از کتابی و غیرکتابی، حربی و ذمی، مرتد فطری و ملی، از ماترک مورث مسلمان خود محروم‌اند. ممنوعیت ارث‌بردن کافر از مسلمان، مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است. در مذهب شیعه نیز برخی فقها بر مسئله، ادعای اجماع نموده‌اند. مستندات این حکم، اجماع، آیه نفی سبیل و روایات است.

۱-۴-۳. اجماع

اتفاق مذاهب اسلامی بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان را می‌توان نخستین دلیل بر عدم ارث بردن کافر از مسلمان دانست.

۲-۴-۳. آیه نفی سبیل

برخی فقها در ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان، از آیه شریفه «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» به عنوان یکی از مستندهای این حکم یاد کرده‌اند. چنانچه مستند ممنوعیت ارث بردن مرتد از مورث مسلمان، آیه نفی سبیل و به طور کلی قاعده نفی سبیل باشد، ارث بردن مرتد از مسلمان نوعی ایجاد سلطه و سبیل برای کافر نسبت به مسلمان خواهد بود که مطابق آیه یادشده و حدیث «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه»، هر عملی که به گشایش سبیل بر مؤمنان منجر گردد، نفی شده است؛ در نتیجه مطابق این مبنا مرتد از مسلمان ارث نمی‌برد.

۳-۴-۳. روایات

بیشترین استناد فقها در مسئله ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان، بر روایاتی مبتنی است که از ائمه معصومین و یا بعضاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است. در این بخش به عنوان نمونه به تعدادی از احادیث اشاره می‌کنیم.

۱. عن محمد بن قیس، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لا يرث اليهودي والنصراني المسلمین و يرث المسلم اليهودی والنصرانی؛ محمد بن قیس روایت کرد از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گوید: یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث نمی‌برند، ولیکن مسلمان از یهودی و نصرانی ارث می‌برد» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۹۰ / حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۷۵ / کلینی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۱۴۳).

۲. یونس عن زرعة عن سماعة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم، و لا يرث المشرك المسلم؛ سماعة گوید از امام صادق علیه السلام نسبت به فرد مسلمان پرسیدم که آیا از مشرک ارث می‌برد؟ فرمود: بلی! ولی مشرک از مسلمان ارث نمی‌برد» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۹۰ / حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۷۵ / شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۴۴).

۳. حسن بن صالح عن ابی عبدالله عليه السلام قال: المسلم يحجب الكافر و يرثه و الكافر لا يحجب المؤمن ولا يرثه؛ حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند:

مسلم حاجب کافر می‌شود و از کافر ارث می‌برد، ولی کافر حاجب مؤمن (مسلمان) نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۹۰ / حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۷۸ / محمد کلینی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۱۴۳).

در مجموع روایات پیش گفته از نظر دلالت، اجمال و ابهام ندارند و به صراحت بر ممنوعیت ارث‌بردن کافر از مسلمان دلالت دارند و این روایات با عمومیتشان به ممنوعیت ارث‌بردن مرتد به عنوان قسمی از اقسام کافر دلالت می‌کنند.

۳-۵. ارث‌بردن مرتد از کافر اصلی

چنانچه مورث کافر باشد و وارث مسلمانی هم نداشته باشد، وارثان کافر زمانی از او ارث خواهند برد که مرتد نباشند، بلکه در اصطلاح گفته می‌شود کافر اصلی باشند؛ بنابراین اگر وارث مرتد باشد، از ارث مورث کافر محروم است (حسینی عاملی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۳۵).

اهلیت تمتع با زنده متولدشدن برای هر شخصی حاصل می‌شود و تا زمانی که شخص زنده است، اهلیت بهره‌مندی در او موجود است؛ مثلاً می‌تواند مالک شود، تصرفات حقوقی در اموالش بنماید، همچنین از ترکه مورثان خود نیز استفاده کند؛ ولی هرگاه شخصی بمیرد، مالکیت و تصرفاتش طبیعتاً زایل می‌گردد و از وی سلب می‌شود.

شخص مرتد نیز با اینکه از لحاظ طبیعی به حیات خویش ادامه می‌دهد؛ ولی از لحاظ دینی مرده فرض می‌شود؛ همچنان که اگر وارثی پیش از فوت مورث خود بمیرد، از ارث وی محروم می‌شود. شخص مرتد هم که در زمان فوت مورث خود در حالت ارتداد به سر می‌برده، از نظر قانون مرده فرض می‌شود و از ارث او بهره‌ای نخواهد داشت. در این میان تفاوتی میان مرتد فطری و ملی وجود ندارد؛ بنابراین وارث مرتد از ارث مورث کافر خود محروم است، همچنان که از ارث مسلمان محروم می‌باشد و حالت ارتداد، مانع از ارث‌بردن او از کافر و مسلمان می‌گردد (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۷۰-۲۷۱).

چنانچه میت مرتد باشد و وارث مسلمانی داشته باشد، ارث به مسلمان می‌رسد، در غیر این صورت دو قول میان فقهای شیعه وجود دارد در نظر مشهور، میراث مرتد به امام (حاکم اسلامی) می‌رسد؛ چه مرتد ملی باشد و چه مرتد فطری و به اولاد کافرش چیزی از ترکه تعلق نمی‌گیرد (ایضاح القواعد، ج ۴، ص ۱۷۲). بر این نظر روایاتی در این باب آمده است؛ مثلاً از قول امام باقر^{علیه السلام} وارد شده که فرمودند: «من مات و لیس له وارث من قرابة و لامولی عتاقة قد ضمن جریرته

فمالة من الانفال» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۴۲). در قول دیگر، میان مرتد ملی و فطری تفاوت قائل شده و گفته‌اند میراث مرتد ملی با نبودن ورثه مسلمان به ورثه کافر او می‌رسد (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۳۷۴ / شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۹۳).

عمده دلیل این قول، روایات وارده در این باب است؛ از جمله روایت ذیل:

محمد بن احمد بن یحیی عن رجل قال: قلت: لأبي عبد الله عليه السلام نصرانی أسلم ثم رجع الى النصرانية ثم مات قال: میراثه لولده النصراری و مسلم تنصر ثم مات قال: میراثه لولده المسلمین؛ راوی گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم، از فرد مسیحی که مسلمان می‌شود، سپس به مسیحیت برمی‌گردد و پس از آن می‌میرد. امام عليه السلام فرمودند: ترکه او به فرزندان نصاریش می‌رسد و مسلمانی که نصرانی شود و پس از آن می‌میرد: امام عليه السلام فرمودند: میراث او به اولاد مسلمانش می‌رسد (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۳۷۷).

همچنین در *مفتاح الكرامه عاملی آمده است: ابوعلی طبرسی از قول ابن فضال و ابن یحیی* به نقل از امام صادق عليه السلام همین روایت را ذکر کرده است (حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۸، ص ۲۰). اما این حدیث را شیخ طوسی در *النهاية* از آن جهت که ارث بردن ورثه کفار از مرتد موافق قول عامه می‌باشد، حمل بر تقیه کرده، اعتبار فقهی برای آن قائل نشده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۳۵۳).

از سوی دیگر، برخی بیان داشتند اساساً این روایت مرسل است، پس ضعیف شمرده می‌شود (حلی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۴۷).

در اینکه میراث مرتد به محض ارتداد تقسیم می‌شود یا به بعد از مرگ و یا قتل او موکول می‌گردد، فقها میان مرتد فطری و ملی تفاوت قائل شده‌اند و نسبت به مرتد فطری، اجماع فقها وجود دارد که به محض ارتداد، اموالش تقسیم می‌گردد (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۹، ص ۳۳ / ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۷۰-۲۷۱)؛ ولی درباره مرتد ملی در نظر مشهور، اموالش به محض ارتداد تقسیم نمی‌گردد، بلکه تقسیم ترکه او به قتل یا مرگ او موکول می‌شود که البته اگر پس از ارتداد توبه کند و به اسلام برگردد، اموالش به او تعلق می‌گیرد (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۷۱ / همان، ج ۸، ص ۳۰).

صاحب مفتاح الكرامه (حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۸، ص ۳۶) و *صاحب جواهر* این قول را شاذ و ضعیف دانسته‌اند و همچنین *صاحب جواهر* نوشته است: آنچه انچه منقول است، شیخ طوسی از این نظر خود عدول کرده است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۵، ص ۳۹).

۳-۶. مانعیت ارتداد از دیدگاه علمای اهل سنت

در فقه مذاهب اهل سنت پیرامون احکام ارتداد، تفاوتی میان مرتد فطری و ملی قائل نشده‌اند. *ابوحنیفه* درباره ترکه مرتد گفته است: «اگر مرتد مسلمان شود، مالش به خود او داده می‌شود؛ اما اگر در حال ارتداد کشته شود یا به دارالحرب ملحق گردد، آنچه از مال بعد از دوران ارتدادش به دست آورده، به جمیع مسلمانان تعلق دارد و اموالی هم که قبل از دوران ارتدادش تحصیل کرده بوده، به ورثه مسلمان او می‌رسد» (ابن حزم، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۳۰۵).

گروهی از اهل سنت معتقدند میراث مرتد به بیت‌المال مسلمانان تعلق می‌یابد. از جمله نظر *ابوثور، ربیع، ابن ابی لیلی و شافعی* (پیشوای مذهب شافعیه) همین بوده است (همان، ص ۳۰۶ / بیهقی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۸۲).

مالک (پیشوای مذهب مالکیه) گفته است: اگر مرتد کشته شود یا بمیرد و یا به دارالحرب ملحق گردد، اموالش به بیت‌المال مسلمانان می‌رسد و اگر مسلمان شود، اموال او به خودش تعلق می‌یابد و چنانچه مرتد شود و به هنگام مرگش متهم گردد که به دلیل منع کردن ورثه خود از ارث مرتد گشته، در این صورت اموالش به ورثه‌اش می‌رسد (ابن حزم، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۳۰۶ / جصاص، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۴۷ / ابن قدامه، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۱۷۵).

در مذهب ظاهریه، اعتقاد بر این بوده که اگر بعد از ارتداد به اموال مرتد دسترسی پیدا شود، از زمان ارتدادش همه اموالش به بیت‌المال مسلمانان انتقال داده می‌شود؛ چه اینکه مرتد از دنیا برود یا در حال ارتداد کشته شود و یا به دارالحرب ملحق گردد و چنانچه به اموال او دسترسی حاصل نگردد تا کشته شود یا در حال ارتداد بمیرد، اموالش به ورثه کافرش می‌رسد و اگر مسلمان شود، اموالش به خود او تعلق می‌یابد و چنانچه پس از مسلمان شدنش بمیرد، اموالش به ورثه مسلمان او می‌رسد (ابن حزم، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۳۰۶).

۳-۷. فتاوی علمای اهل سنت

۱. *ابن قدامه* می‌گوید: «قال جمهور الصحابة والفقهاء: لا يرث المسلم الكافر...؛ جمهور صحابه و فقها می‌گویند: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد...» (ابن قدامه، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۴۰).

۲. *نووی* در شرح صحیح مسلم می‌گوید: «أجمع المسلمون على أن الكافر لا يرث المسلم، و أمّا المسلم فلا يرث الكافر أيضاً عند جماهير العلماء من الصحابة والتابعين و من بعدهم...؛ مسلمانان اجماع کرده‌اند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و مسلمان نیز از کافر ارث

نمی‌برد و این رأی جماهیر علما از صحابه و تابعین و علمای بعد از آنان است...» (نیشابوری، ۱۴۳۰، ج ۱۱، ص ۵۳).

۳. قاضی **عبد الوهاب مالکی** می‌گوید: «لایرث المسلم الکافر، و لا الکافر المسلم، و به قال ابوحنیفه و الشافعی رحمهما الله و الفقهاء...؛ مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و نیز کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و این رأی **ابوحنیفه** و **شافعی** و فقهاست...» (رضوانی، ۱۳۸۷، ص ۷۷۰).

۳-۸. ارث بردن مرتد از غیرش

فقها درباره اینکه مرتد از غیرش چیزی را به ارث نمی‌برد، اتفاق نظر دارند و تفاوتی نمی‌کند که این «غیر» مسلمان باشد یا کافر یا مرتدی مثل خودش؛ چون مرتد در حکم مرده است و از شرایط ارث بردن، حیات و زنده بودن وارث است. همچنین به دلیل اختلاف دین، مرتد از مسلمان ارث نمی‌برد و اختلاف دین، خود مانعی از موانع ارث است (نظام‌الدین الهمام، ۱۴۱۱، ج ۶، ص ۴۴۵ / احمد الدسوقی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۴۸۶ / ابن همام حنفی، ۲۰۰۹، ج ۶، ص ۸۶).

مرتد از غیرمسلمان نیز ارث نمی‌برد، اگرچه غیرمسلمان از اهل دینی باشد که مرتد به آن دین منتقل شده است؛ چون غیرمسلمان بر دینش اقرار می‌کند؛ ولی مرتد بر این انتقال اقرار نمی‌کند و برای او حکم اهل دینی که به آن منتقل شده است، ثابت نمی‌شود و اگرچه مسلمان به یهودیت یا نصرانیت مرتد شود، با او همانند اهل کتاب معامله نمی‌شود؛ مثلاً حلال بودن ذبح آنها و نکاح زنانشان (فایز دریان، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۵۸).

مرتد از کسی که مثل خودش مرتد است، ارث نمی‌برد؛ زیرا اینها بر ارتدادشان اقرار نمی‌کنند و چون استحقاق ارث، وابسته به وجود دین و ملت است و برای مرتد، ملتی نیست تا آن دو را یک ملت واحده جمع کند، پس مرتد از مرتدی مثل خودش ارث نمی‌برد؛ بر این اساس، اگر متوارثان مثل پدر و پسر یا زوج و زوجه‌اش مرتد شوند و یکی از آنها در اثنای ارتداد بمیرد، دیگری از او ارث نخواهد برد؛ زیرا ارتداد جنایتی است که اسلام با کشتن آن را عقاب می‌کند و میراث نعمت است و مرتد به دلیل جنایتش که همان ارتداد است، این نعمت را مستحق نمی‌شود، بلکه مستحق عقاب شدید است (همان، ص ۳۵۹).

مرتد حق ازدواج با زن مسلمان و غیرمسلمان و همچنین زن مرتدی مثل خودش را ندارد؛ زیرا نکاح وابسته به وجود ملت است و مرتد ملتی ندارد (ابن قدامه، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۲۹۸ / جرجانی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۴).

۹-۳. ارث بردن «غیر» از مرتد

فقها در مسئله ارث نزدیکان و اقربای مرتد از او، زمانی که مرتد بمیرد یا کشته شود و در حالی که هنوز بر ارتدادش باقی است، بر چند قول اختلاف کرده‌اند:

قول اول، که نظر ابن عباس، شافعیه، مالکیه، ظاهریه، ابن ابی لیلی، ابی ثور، ربیعیه، ابن المنذر و مشهور در مذهب امام احمد بن حنبل می‌باشد اینکه زمانی که مرتد بر ارتدادش باقی باشد و با آن حال بمیرد، اقربای مرتد از او ارث نمی‌برند و اموالش به عنوان «فی» برای مصالح مسلمانان در بیت‌المال ثبت و ضبط می‌شود. در این مسئله تفاوتی نمی‌کند که مرتد اموالش را پیش از ارتدادش به دست آورده یا پس از ارتدادش و تفاوتی ندارد که حقیقتاً مرده یا کشته شده است؛ ولی در جایی که حکماً به عنوان مرده محسوب می‌شود، حکم مرده واقعی را ندارد؛ چون احتمال توبه و بازگشت او به اسلام وجود دارد، پس اموال مرتد در این هنگام توقیف می‌شود تا حال او معلوم شود یا قاضی به الحاق او به دار حرب حکم کند (الرملی، ۱۴۳۰، ج ۷، ص ۴۲۱ / ابن حزم، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۱۹۸ / الدسوقی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۳۰۴).

نزد اصحاب این قول، اموال مرتد در بیت‌المال قرار داده می‌شود؛ چون مرتد با ارتدادش محارب برای اسلام و مسلمانان شده است؛ پس حکم اموال او مانند حکم مال حربی خواهد شد و زن مرتد نیز مثل مرد مرتد است؛ پس اموال زن مرتده را کسی به ارث نمی‌برد، بلکه در بیت‌المال قرار داده می‌شود.

نزد امام مالک، زمانی که مرتد با ارتدادش بخواهد ورثه مسلمانان را از میراث محروم کند، با او به نقیض مقصودش معامله می‌شود و ورثه مسلمانان از او ارث می‌برند (الدسوقی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۴۸۶).
اصحاب این مذهب، به عموم دو حدیث استدلال کرده‌اند:

حدیثی که آن را ابو عاصم از ابن جریج از ابن شهاب از علی بن حسین از عمرو بن عثمان از اسامة بن زید روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: «لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم» (عسقلانی، ۱۴۰۸، ص ۱۲).

همچنین حدیثی که آن را عبد الله بن عمرو روایت کرده که همانا پیامبر ﷺ فرمود: «لا یتوارث أهل ملتين شتى» (احمد بن حنبل، [بی تا]، ج ۱۰، ص ۱۹۲ / عظیم آبادی، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۱۲۲).
و نیز استدلال کرده‌اند که حدیث اول با عمومش دلالت می‌کند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر نیز از مسلمان ارث نمی‌برد؛ زیرا توارث قائم بر ولایت و نصرت است و ولایتی

طالع

سال دهم - شماره ۳۹ - بهار ۱۳۹۱

۱۱۸

میان مسلمان و کافر نیست و مال مرتد را مسلمان نزدیکش ارث نمی‌برد؛ زیرا ولایت و نصرت میان آن دو برقرار نیست و مال مرتد را در بیت‌المال می‌گذارند. حدیث دوم دلالت می‌کند که میان یک ملت با ملت دیگری که در اعتقاد و ولایت متفاوت با آن است، توارثی نیست و مرتد، از اسلام خارج شده و طرفدار ملتی غیر از ملت اسلام شده است و نصرت میان آنها و مرتد قطع ارث نمی‌برد. نزدیکان مرتد نیز از او ارث نمی‌برند؛ چون ولایت و نصرت میان آنها و مرتد قطع شده است و مال مرتد به عنوان اینکه مال غنیمت است، در بیت‌المال قرار داده می‌شود و متعلق به همه مسلمانان است؛ زیرا در اسلام اموال سرگردان وجود ندارد و برای اینکه اموال مرتد نیز سرگردان نباشد، در بیت‌المال قرار داده می‌شود (الشوکانی، ۱۳۱۸، ج ۶، ص ۸۴).

قول دوم، که نظر ابو بکر و امام علی علیه السلام و ابن مسعود و سعید بن المسیب و عمر بن عبدالعزیز و ابویوسف و محمد است، تمام مال مرتد اعم از آنهایی که قبل از ارتداد کسب کرده و اموالی که در حال ارتداد کسب کرده، برای ورثه مسلمانش می‌باشد (نظام‌الدین الهمام، ۱۴۱۱، ج ۶، ص ۴۴۵).

قائلان به این قول، به روایتی که زید بن ثابت آن را نقل می‌کند، استدلال کرده‌اند که می‌گوید هنگام برگشتن از جنگ با مرتدان، ابوبکر مرا مأمور کرد تا اموال مرتدان را میان ورثه مسلمانشان تقسیم کنم.

قول سوم، که نظر ابوحنیفه است، اینکه وقتی مرتد می‌میرد یا به دار حرب ملحق می‌شود و قاضی به الحاق او به دار حرب حکم می‌کند، اموالی را که پیش از ارتداد کسب کرده، برای ورثه مسلمانش می‌باشد و اموالی را که پس از ارتدادش و پیش از مرگش یا پیش از حکم قاضی به الحاق او به دار حرب کسب کرده است، برای بیت‌المال مسلمانان است؛ بر این اساس که این اموال، اموالی هستند که مالک ندارد، نه به خاطر اینکه بیت‌المال از این ترکه ارث می‌برد؛ چون مرگ مرتد حقیقتاً یا حکماً از زمان ارتدادش محسوب می‌شود. پس اموالی که پیش از ارتداد کسب کرده، میراث ورثه مسلمانش است؛ بنابراین از مرتد کسی ارث می‌برد که در زمان ارتداد او وارث باشد به اینگونه که مسلمان و حر باشد و کسی که پیش از ارتداد مرتد، مرده است و یا کسی که پس از ارتداد مرتد، مانعی از موانع ارث او زایل شده (مثلاً آزاد شده یا اسلام آورده)، وارث مرتد محسوب نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد؛ چون هنگام استحقاق میراث، وارث نبوده است.

ابویوسف از **ابی حنیفه** روایت کرده است که کسی می‌تواند از مرتد ارث ببرد که در زمان ارتداد او استحقاق ارث‌بردن را داشته باشد و روایت **عول کرخی** نیز بر همین مطلب دلالت دارد. **حسن بن زیاد لؤلؤی** روایت دیگری را از **ابی حنیفه** ذکر می‌کند که طبق آن، استحقاق ارث از زمان ارتداد شروع و تا هنگام مرگ یا حین حکم به الحاق او به دار حرب، ادامه می‌یابد؛ پس اگر برای مرتد وارثی باشد که پیش از ارتداد او بمیرد، ورثه‌اش نمی‌تواند نیابتاً از او چیزی به ارث ببرد و اگر کسی پس از ارتداد، استحقاق ارث‌بردن بیابد، نمی‌تواند ارث ببرد؛ چون استحقاق میراث از زمان ارتداد است.

این روایت، دلیل عقلی است؛ یعنی مال مرتد از زمان ارتداد او تا هنگام مرگ یا الحاقش به دار حرب، متوقف می‌شود؛ پس اگر مرتد توبه کند و به اسلام برگردد، مالک اموال خود خواهد بود؛ ولی اگر توبه نکند و بر ارتداد خود اصرار ورزد، مال به ورثه منتقل می‌شود؛ پس باید صفت استحقاق در ورثه در طول مدت توقف مال، استمرار داشته باشد تا ارث تثبیت شود.

اگر مرتد در زمان ارتدادش مریض باشد، اشکالی در ارث‌بردن زن از او نیست و زنش می‌تواند از او ارث ببرد. **ابویوسف** از **ابوحنیفه** روایت کرده که زن از شوهر مرتدش ارث می‌برد و اگرچه عده او منقضی شده باشد؛ چون زن مرتد در زمان ارتداد شوهرش وارث بوده است و **ابویوسف** نیز به این نظر قائل شده است (احمد السرخسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۱۰۳ / ابن‌همام حنفی، [بی‌تا]، عج، ص ۷۶-۷۷).

قول چهارم، قائل آن **داوود ظاهری** می‌باشد و طبق روایتی از امام **احمد حنبل**، **علقمه** و **سعید بن ابی‌عروه**، مال مرتد را کسی به ارث می‌برد که با او قرابت نسبی یا سببی داشته باشد و اهل دینی باشد که مرتد به آن دین منتقل شده است؛ چون مرتد کافر است، پس از او اهل دینش مثل حربی و سایر کفار ارث می‌برد. اگر در دینی که مرتد به آن منتقل شده، قرابت نسبی و سببی برای مرتد وجود نداشته باشد، اموال او مانند هر مالی که مالک ندارد، متعلق به بیت‌المال است (ابن‌قدامه، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۰۱).

قول پنجم، که قائل آن شیعه امامیه است، می‌گوید: میراث مرتد را ورثه مسلمانان به ارث می‌برد؛ پس اگر وارثی داشته باشد، به ورثه غیرمسلمانان ارث نمی‌رسد و اگر وارثی نداشته باشد، اموال او متعلق به امام علیه السلام است (حسینی عاملی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۲۲).

۱۰-۳. ارث بردن زن مرتده از غیرش

فقها اتفاق نظر دارند که زن مرتده از غیرش ارث نمی‌برد؛ چون اگر غیر، مسلمان باشد، زن مرتده به دلیل اختلاف دین میان آنها از او ارث نمی‌برد و اختلاف دین، مانعی از موانع ارث است و اگر غیر، غیرمسلمان باشد، باز هم زن مرتده به خاطر اینکه به مقتضای شرع اسلامی بر حالت جدیدش اقرار نمی‌کند، از او ارث نمی‌برد و تفاوتی نمی‌کند که با آن غیر در دین متحد باشد یا آنکه غیر، مثل خودش مرتد باشد (الدسوقی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۴۸۶ / ابن قدامه، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۹۸).

۴. ارث بردن «غیر» از زن مرتده

فقها در ارث بردن نزدیکان زن مرتده از او بر چند قول اختلاف کرده‌اند:

قول اول که قائل آن حنفیه است، اموال زن مرتده (چه اموالی که پیش از ارتداد کسب کرده و چه اموالی که پس از ارتدادش به دست آورده) متعلق به کسی است که در زمان موت حقیقی و حکمی زن مرتده وارث باشد. مرگ حکمی، همان حکم قاضی به الحاق زن مرتده به دار حرب می‌باشد و زن مرتده به دلیل ارتداد، مستحق قتل نمی‌شود؛ چون زن مرتده محارب اسلام نیست و بر حکم اسلام باقی می‌ماند تا بمیرد؛ پس وارثان مسلمان زن مرتده، از همه اموال او ارث می‌برند و این امر، ارث بردن مسلمان از غیرمسلمان نیست.

قول دوم که متعلق به جمهور فقهاست اینکه از زن مرتده مثل مرد مرتد، کسی ارث نمی‌برد و اموال او در بیت‌المال مسلمانان قرار داده می‌شود؛ پس اگر توبه کرد، همه اموالش به او برگردانده می‌شود؛ ولی اگر بر ارتدادش اصرار ورزد و بمیرد یا به دار حرب ملحق شود، مالش برای همه مسلمانان فیء می‌گردد (ابن قدامه، [بی تا]، ج ۶، ص ۳۰۱ / الرملی، ۱۴۳۰، ج ۶، ص ۲۸ / الدسوقی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۴۸۶).

قول سوم که قائل آن شیعه امامیه است، زن مرتده را مثل مرد مرتد می‌دانند و معتقد است ورثه مسلمان زن مرتده همه اموالش را به ارث می‌برند و چیزی به اولاد غیرمسلمانان داده نمی‌شود و اگر ورثه مسلمان نداشته باشد، اموال او را امام به ارث می‌برد و در این حکم، میان اموالی که پیش از ارتداد کسب کرده و اموالی که پس از ارتداد به دست آورده، تفاوتی نیست.

نتیجه

یکی از موانع ارث که مورد اتفاق فقهای شیعه و سنی می‌باشد، کفر است که اقسامی دارد و ارتداد یکی از اقسام آن است. همچنین مانعیت ارتداد از ارث در صورتی که وارث مرتد و مورث مسلمان باشد، مورد اتفاق امامیه و اهل سنت می‌باشد؛ ولی در صورتی که وارث مسلمان و مورث مرتد باشد، شیعه و سنی اختلاف کرده‌اند که شیعه بر خلاف اهل سنت، قائل به ارث‌بردن وارث می‌باشد و ما این نظر را به اثبات رساندیم و از ادله اهل سنت مبنی بر ارث‌نبردن وارث مسلمان از مرتد، مواردی را ذکر کردیم که قابل تأمل و خدشه است.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. شافعی ابن ادريس، ابى عبدالله محمد؛ الأم؛ ج ۱، بيروت: دارالکتب العلميه، ۱۴۲۳ق.
۳. ابن الهمام الحنفى، کمال الدين محمد بن عبدالواحد سيواسى؛ شرح فتح القدير؛ ج ۲، بيروت: دارالکتب العلميه، ۲۰۰۹م.
۴. ابن براج، قاضى عبدالعزيز طرابلسى؛ المهذب؛ ج ۲، ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۶ق.
۵. ابن حزم اندلسى، ابومحمد بن سعيد؛ المحلى بالأثر؛ تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان بن داوى؛ بيروت: دارالكتاب العلميه، ۱۴۰۸ق.
۶. ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد؛ ج ۲، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۷. ابن رشد، محمد بن احمد؛ المدونة الكبرى؛ ج ۱، بيروت: دارالکتب العلميه، ۱۴۲۶ق.
۸. ابن شرف النووى، ابى زكريا محى الدين؛ المجموع؛ ج ۱، بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۴۲۲ق.
۹. ابن عابدين، محمد امين؛ حاشية ردالمختار على الدرالمختار؛ مصر: مطبعة البابى الحلبى، ۱۲۸۶ق.
۱۰. ابن قدامه، ابى محمد عبدالله بن احمد بن محمود بن قدامه؛ المغنى لابن قدامه؛ ج ۶ و ۱۰، بيروت: دارالفکر، [بى تا].
۱۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، ۳، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۲. ابى داود، سليمان ابن اشعث سجستانى؛ سنن ابى داود؛ ج ۱، بيروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۸ق.
۱۳. اردبیلی، مولى احمد مقدس؛ مجمع الفائدة والبرهان؛ ج ۱، ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.

۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ قرآن؛ ج ۱، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۱۵. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح بخاری؛ بیروت: دارالجمیل، ۱۴۲۶ق.
۱۶. بغدادی مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقنعه؛ ج ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۷. بندر ریگی، محمد؛ فرهنگ عربی به فارسی؛ ج ۴، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۸. بیهقی، ابی بکر احمد بن حسین بن علی؛ السنن الکبری؛ ج ۶، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۱۹. ترمذی، عیسی محمد بن عیسی سوره؛ سنن الترمذی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۲۰. الجصاص، ابی بکر احمد رازی؛ احکام القرآن؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱ق.
۲۱. جندی، خلیل بن اسحاق؛ مختصر الخلیل؛ ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۲۲. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ ج ۴، ج ۲، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۸ق.
۲۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ تحقیق مؤسسه آل البيت؛ ج ۲۸، ج ۱، قم: چاپخانه مصر، ۱۴۰۹ق.
۲۴. حصفی، علاء الدین؛ الدرالمختار شرح تنویر الابصار؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۲۵. حلبی، ابن زهره سید حمزه بن علی حسینی؛ غنیة النزوع؛ ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۷ق.
۲۶. حلّی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی؛ مختلف الشیعه؛ ج ۹، ج ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۲۷. حلّی (محقق)، نجم الدین جعفر بن حسن؛ الشرائع؛ ج ۴، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۲۸. حلّی، ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد؛ السرائر؛ ج ۳، ج ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق.
۲۹. خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله؛ ج ۲، ج ۲، تهران: مکتبه الاعتماد، ۱۴۰۳ق.
۳۰. رضوانی، علی اصغر؛ فقه مقارن؛ ج ۱، قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۸۷.
۳۱. الرملی المنوفی، احمد بن حمرة بن شهاب الدین؛ نهاییة المهتاج؛ ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۳۰ق.
۳۲. زبیدی، محب الدین سید محمد مرتضی حسینی واسطی، تاج العروس؛ ج ۳، ج ۱، بیروت:

- دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۳. سرخسی، شمس‌الدین؛ المبوسط؛ ج ۳۰، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۲ق.
۳۴. شریف مرتضی، علی بن حسین بن موسی؛ الانتصار؛ ج ۱، قم: مؤسسه الهادی، ۱۴۱۵ق.
۳۵. الشوکانی، محمد بن علی بن محمد؛ نیل الاوطار؛ ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
۳۶. شیبانی، احمد بن حنبل؛ مسند احمد بن حنبل؛ ج ۳، بیروت: دار لصادر، [بی تا].
۳۷. صادقی فدکی، سیدجعفر؛ ارتداد بازگشت به تاریکی؛ ج ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۳۸. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۳ق.
۳۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی؛ المقنع؛ ج ۱، قم: مؤسسه امام هادی، ۱۴۱۵ق.
۴۰. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ ج ۴، ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
۴۱. طوسی (ابن حمزه)، محمد بن علی بن حمزه؛ الوسیله؛ قم: انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۸ق.
۴۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ (الف)؛ الخلاف؛ ج ۴، ۳، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۴۳. —؛ (ب)؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۱۰، ۴، تهران: دارالکتب اسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۴۴. —؛ الاستبصار؛ ج ۴، ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۴۵. —؛ المبسوط؛ ج ۴، ۳، تهران: انتشارات مرتضویه، ۱۳۸۷ق.
۴۶. —؛ النهایة؛ ج ۲، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
۴۷. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی؛ الدروس الشرعیة؛ ج ۲، ۲؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۴۸. —؛ اللمعة دمشقیة؛ ج ۸، قم: داوری، ۱۴۱۰ق.
۴۹. —؛ غایة المراد؛ ج ۳، ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.
۵۰. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی؛ مسالک الافهام؛ ج ۱۳، ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۵۱. عسقلانی، ابن حجر؛ فتح الباری؛ ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۵۲. فائز دریان، عبداللطیف؛ فقه الموارث؛ ج ۱، ۱، بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۴۲۷ق.
۵۳. قزوینی، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا].

۵۴. محمد مخلوف، حسين؛ المواريث في شريعة الاسلاميه؛ قاهره: دارالفضيله، ۲۰۰۷م.
۵۵. مغنيه، محمدجواد؛ الفقه على المذاهب الخمسه؛ ج ۲، ۵، بيروت: دارالكتاب الاسلامي، ۱۴۲۹ق.
۵۶. نجفي، شيخ محمدحسن؛ جواهرالكلام؛ ج ۳۸، تهران: بازار سلطاني، ۱۳۶۷ق.
۵۷. نراقي، مولى احمدبن محمدمهدي؛ مستندالشيعة؛ ج ۱۹، قم: مطبعة ستاره، ۱۴۱۹ق.
۵۸. نيشابورى، مسلم بن حجاج؛ صحيح مسلم؛ ج ۲، بيروت: المكتبة العصريه، ۱۴۳۰ق.
۵۹. هاشمي شاهرودي، سيد محمود؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت (ع)؛ ج ۱، قم: مؤسسه دايرة المعارف فقه اسلامي، ۱۴۲۶ق.
۶۰. الهمام، نظام الدين؛ الفتاوى الهنديه؛ ج ۱، بيروت: دار احياء التراث، ۱۴۲۳ق.



طلوع

سال دهم - شماره ۳۹ - بهار ۱۳۹۱

۱۲۶